

دو دایچا نیست + نتوان جلوه مطلق دیدن + آنکه این پرده کشود اینجا نیست + اعتباراً
 بهر دو هام اند + تو عدم باش و وجود اینجا نیست + الحاصل از در فیض معانی نکلین
 شش هبت آغوش کیفیت بهار کشوده بود و شور عبارات نکلین بر در و بام چاشنی
 تبسم سحر اندوده سراسیم صحبت بذر معنی و راستگی کشید و در گفت و گو با بجزف نشاء
 بی تعلقه ختم گردید هر یک از حضار مضمون از خود فتنی بجلوه تقریر رساند و به تحریک
 زبان آزادے بیان بال بے نیاز می افشاند **مشغولی** شور و آراستگی
 عیان انداخت + لفظ و معنی بهم گرومی باخت + خامشی گشت یک قلم آواز + شد
 نفس چون سحر پر پرواز + قدے جلوه داد امان هم + نگهی ساز کرد مگر کان هم +
 تا نفس شوخه معانی داشت + دل به فراق پر فشانی داشت + قلم شوق مست طوفان
 بود + مصرعه جسته موج سامان بود + رشوه از ان امواج برین تشنه مزرع تمنا بصیانت
 سجا بے کرد و ریشه تشک مغز قلم گل چار برگ این رباعی بجز غن شگفتگی آورد و با
 بیدل ز غم و نشاط دوران بگذر + از پیش و کم مشکل و آسان بگذر + در گلشن دهر
 چون نسیم دم صبح + آزاده و راسی دامن افشان بگذر + نارسایه های برات تقریر
 به ادبگاه صغیر تحریرش گذشت و بامید عطیه اصلاح در نظر منته شودش عرضه داشت
 پس از مطالعه ساغر نگار بگردش التفات آورده بود بدست خوشی حریفان را سرشار
 کیفیت خطاب کرد که از محو اے این کلام بوی صهبای کمال می آید و صفای این
 الفاظ آینه حسن متانت می زواید از جاوه انصاف در بناید گذشت که باین صغیر سن
 نایه سخن بذاق گیر ارسا ندان آثار بنامی نذر تست و در مرتبه ریشگی پہلو سے مونجھاماس
 بلند زون دلیل آبیاری قدرت برین شعاعه خاموش غافل منگرید و این طوفان حیرت
 خروش بے خبر بگذرید بعد از ان محسب فیض با موج تحسین زبان ترجم کشود و عبارت
 این دعا صله و وام شوقم عطا فرمود که یارب دعا غی کامل اثرت بر رفع نقصان حوادث
 مریخ دعوت کمال باد و شخص فطرت به سپرد اے این چار آینه آفت چشم زخم بینا و
 رسای بیدل سخن از جهان مطلق بشنو + از قید بر آ بیان مطلق بشنو + حرفی
 اگر از تو گل کند از حق دان تحسینش هم از زبان مطلق بشنو + **فصل** وقته مرزا
 قلندر بر لب حوض راسی ساگر که صافی ز لالش نسبت قطره بکوثر رسانده بود و از میدان

لاک الذرات
 لایب علی حال و
 اصوات و ذرات
 اعظام غامضات
 الودیه منزه الاضغاث
 لکین غیر فراق
 لطیف الودیه کسکه
 لکین برون
 با و زون
 الیک شوق
 از بسبب
 اینجاست
 مجال
 عالم
 نکلین
 در

غنایم فرصت **مشغول** لب ساغر باین نوالبریز + کاخر کارها تهیدستی است +
 قفل شیشه مست این آهنگ + کوشکست گمین گرهستی است + ای حرفیان عنایت
 عجیب + ماهی اینجا بقیدی شستی است + مایه نشاء بلند کنند + که جهان سخت مایل لستی
 است + نشاء مضت است تا دماغی هست + زندگی جام فرصت مستی است + در جاکتیک
 گردش چشم ساغر قدم از دست رفتن مستان بود و قفل گلوک صراحی کویچه از یاد آمد
 نشاء پرستان زهر و نسب مغنیه که قدرت اصفونی سعه مضرا پیش از تار گهای گل
 لغات بلبل و اکشیدی وحسرت آهنگی شوق نوازش از پروبال بلبل پرده گوش گل
 و ما پندس در اصول دلربائی حرکات اعصابیش نغمه خیر تر از رشته های ساز و شمع و نور
 ادا اشارات سرنگشتاننش روشن بیان تر از شعله های آواز بندوق سیله از پاس
 گلرگ کنش حیرت آئینه دوف فریاد خیر و بجزرت الفت نوازی گیسوی چنگش مژگان
 شانده موسیقار ناله ریز **شکل** مین مضراب شوخی کز بهار آهنگ سازش + عنان
 رنگه های رفته برگرداند آوازش + ز سر تا نقش پاک پرده زیر و دم سحرش + ز مژگان
 تا نگه یک رشته قانون اعجازش + پر زادی که تا شنش نقاب نازک شاید + برنگ
 رفته حقیق کم کند آئینه پردازش + بهر راهی که شد مطلق عنان عزم شوخینا + بخار رفتن
 دل داشت مضراب جنون تازش + نوازه کز جیبوس لبش بی پرده ز لبند و جنب
 سر ببالد بانگ چشم عجازش + ز حیرت کاری نیزنگ طرز دامن افشانی + هزار آئینه بند
 بر پر طاوس پروازش + بهر جا زد بعزم رقص فال قامت آرائی + قیامت خون شد
 گردید برگردن تازش + لبخوینهای انداز اصول در حسرتکده بساط نظر با گرد حیرت گسری
 داشت و برگرمهای شعله رقص در پینه زار جراحست دلهاریشه شرمی کاشت ناگاه
 آرزو چای ساغری بکینیت چشم مشتاقان سرشار نشاء انتظار و بندوق کامیاب بوس
 لبش سرتا پامینازه کنارتا قدح امید بزلال سر شپیه مراد زند حرکت دست ساقی لغزش
 پایش گردید و آبروی یک نمخانه عشرت بنجاک بی حاصله چکید غرور نازخ قسم بزهر چاه
 آب داد و زبان تکلم بلبله برق عتاب کشاد که ای ناقص کمال آداب مشرب لبی آهنگ
 ارباب هوش نازیبا ترست از تمکین فروشیهای مستان و لغزش اصحاب شعور
 نا بهنجار تر از خود و اریهای ساغر پرستان وضع شوخینای بلبل از باغبان نبالین

و جنس بیابا کپاسے پروانہ از مجلس نے توان خرید قطعہ دیدہ با بازست از تقلید کورسے
 شرم دار + تابانجا اخراون از وضع خود مقبول نیست + همچنان کہ مشرب و پوانگے دورست
 عقل + در خرابات شکیبائے جنون معقول نیست + مقتضای حال ہر کس شیوہ خاصست
 و بس + قدر عقلت گردانند جہل ہم مجہول نیست + چون سررشتہ تر و سیتہای ساقی پر
 جہد کشید و سلسلہ طراوت موج صہبا بنشکیباسے کلب جام انجامید قدح از فرط دل
 خون آبدہ شکست در آتش نشست و باوہ از انفعال محرومی بر سر پایسے خود مینای عرق
 شکست وسعت آغوشی آئینہ ناز بیش از قرۃ بر ہم زدے بستگی در عیش نہ پسندیدہ سمع
 شعلہ عتاب از تر محکہ اجمن خوبے زیادہ بر فرصت متبہمی بخندید یعنی لب آفرینش بہ فریاد
 تہیدستی ساغر رسید و آن تہ جرعه را سر خوش نشاء قبول گردانید قطعہ خوش آن
 عتاب وفا نشاکہ ز کس یار + تقاضاے زود و آغوش صد نگاہ آراست + متبہمی کہ بہ برگ گلش
 نفس وزوید + همان بہ پرودہ زبا نہای عذر خواہ آراست + رمید و ساز شکوہ عینار
 و لہاکر و شکست دامن نازی کہ صد کلاہ آراست + در آن ہنگام پیمانہ ورود این قطعہ
 از چہستان عالم معانی علم گردش آفرشت و مینامی ہوش مجاہدیمان را بید بہ چہرت
 انشائے طاق حضور بے خودی گذشت قطعہ ز دست ساقی اگر جرعه چکید بہ خاک +
 در ابرویے تو چرا موج ناز چین اندخت + نہ ریشہ در کف ساقی نہ لغزشی در جام + کہ گویم
 از کفش افکند آن و این انداخت + دیکہ چشم تو سوے پیالہ کرد نگاہ + قدح ز دست
 شد و باوہ بر زمین اندخت + بحسن شوخ زمانے عتاب کن کہ چرا + بجام آتش از آن
 لعل آتشین انداخت + پیالہ چسپیت کہ در بزم شوخے نازت + ہزار آئینہ آب رخ این چنین
 انداخت + باری در صلہ آرای قبول این نظم نفس سنے بگرم نوای مرعبا استقبال نمود
 و ابروی خنک بہ آہنگ خمیدگے طومار مراتب تو وضع کشود زبان موج می از لب ساغر
 شور تخسینہا ریخت و گلوسے مینا بہ جبرہ قلقل ز زمزمہ ہاسے آفرین انگخت قطعہ بدلی نفس
 سوختہ اندوختہ ام + دایع کہنہ تبارگے سوختہ ام + زان شمع کہ دوش سوخت در محفل عمر +
 اشب کف خاکسترے افروختہ ام + **قصہ** روزے جناب حقائق پناہ حضرت شاہ
 قاسم طالب شرابہ سجانہ میرزا ظریف پر تو سعادت انداختہ بود و بساط آن سنجہ کہ ہ با نوای
 مراتب فیض لوناختہ سے رائے طرز لومی بلا درویش والہ بروشے کہ تکمین عبارات پیش برگ

مبارک

خارا حفظ نسخ کشیده و تراکت مضامین نگینیش بر لطافت بوی گل امسون تبسم و میدرے
از غاشیه داران جنیبت اخلاص بود و از رکاب پرستان موبک اختصاص **مکتوب**
چین دے که بیاد تو آشنا گردید + فلک سری که بیای تو جبهه سا گردید + کسیکه دست بدان
التفات تو زد + مقیم آجمن سایه هما گردید + حضور خاک جناب تو دارد ایسرے + که نقش ناز
خیالش حسین نما گردید + **چوبیدل** آنکه عبارره نیاز تو شد + بچشم هر دو جهان ناز تو تیا
گردید + همه موزون طبعان الهام سبق نیز بتفیض مطالعه حضور بودند و به تحریک سلسله
سحر بیانی و قرائح مجازے کشودند عبارات شوق انگیز در مغبض اندیشه طیشهای کاشت و
معانی درو آمیز در پرده نفسها علم ناله می افراشت بر بستگی فریاد یک تاز عرصه خیال
بود و پہلو دارے رباعیات مربع نشین صدر مقال تقریر روانے یک قلم طومار کشای
عنوان تسلسل تکمین شکست یک دست شکست آرای کلاه تامل **مشق**
چه سحر است این حسن نیزنگ و بو + که بالیده در کسوت گفتگو + اگر بزم لبریز آواز اوست +
و گر خلوت آینه آواز اوست + به بیرنگی این فتنه سامان کند + اگر رنگ گیر و چه طوفان کند +
سخن نو بهار است از گل پیرس + همین شور مستی است از گل پیرس + بهر جا سخن گل کند گوش باش +
بیمت وطن ساز و خاموش باش + آلفقه آن روز که ذکر صنایع اشعار بیشتر گوش مستمعانرا
مکمل گوهر سرداشت و بیان بدائع افکار و دهن مشتاقان را به کیفیت و قافیه طایفای
شوخه ابیات منقوطه ریشہ ہائے الفاظ را بنحو شگلی برے آورد و سلسله غیر منقوطه دام
بے گری در راه معانی می گسترده از غرابت طور حفا فطر تھا سحر حساب انصاف کمال و
از مثنائت طرز رفظا اور اکھا مسلم شناس قدرت خیال در عالم ایجا و نظم حفا صنم تست
در سبک ہر مصرعہ رشتہ یک لفظ مملوے جو اہر لفظ و لفظ دیگر از بے گوہری همان رشتہ
نقطہ در قطار غایت ہمین لنتق در مراتب حروف ابیات و صوابط همان قاعدہ ترتیب
عزم درجات در اثناے بیان فوائد طبع شکل پسندیدل بر جا وہ بے نشانی فکر قدیمی
نہادہ بود و گجا پوسے وقت خیال راہ نارفتہ باعتماد خود نشان دادہ یعنی این مرکب
و موزوںے کہ بہ تحریر میرسد از ہیولای طبیعت بر تراشیدہ و بوسیله اظهار این صورت
منظور نگاہ کیفیت آفرین گردیدہ **نظم** برابر زلف رشک آید ز گردیا گردیدن + کہ خواہم
زین اطم آفر زبان مار گردیدن + ز شرم خود سرق بازندہ شد رنگ خشن آخر + چراغان کرد

جوش خلاز شام تارگردیدن + گنجینه داران نفوذ صنایع جواهر العنات از درج تحسین رختند
 که هر چند نزد فطرت قدما سے این فنون راه طرزیکه نامی بوده تواند بود بعبید می نماید با محسوده
 طرزیکه پیش قدرت سلف ننگشوده تواند نمود و کمتر با سخنان سے آید اما زمره پاسه این نوا
 تازه بگوش سے خورد همه حال طبیعت سحر آفرینیت هر چه نگار و حیالات قیامت کبیر از
 هر جیبی که سر بر آرد **عزل** بر نموشی زن زبان دان درود یوار باش + چشم
 میران تماشا خانه اسرار باش + نعمت حوان معانی سخت عام افتاده است + تا تو هم
 فیضی بری اقرار بے انکار باش + جلوه اینجا هر نفس جامد گردد بکف + محرم کیفیت
 آن حسن بے تکرار باش + از سلف هم جز سخن چیرے دیگر نشنیده + پس کلام از هر که باش
 منصف اطاوار باش + رفع انکار از نسب جو بیان منصف مشکل است + که بقدرت انور سے
 در معرفت عطار باش + تابع امنانه را در خواب باید مرد و پس + قابل هستی نه تا گویمت
 بیدار باش + جز نوا سے زرقگان گرنیست منظور یقین + با هم از خود رفته ایم ای بی خبر
 هشیار باش + و این بیت منقوط نیز از واردات همان محفل مجانی منزل بود که بمقتضا
 مناسبت مقام در شنوسه طلسم حیرت درج نمود **پیت** بجنیش تیغزن چین بدینش
 غضب پیشی نشین نکش حینش + از اینجا که کثرت اشفاق تفقد مائل کم نصاحتان است
 و کمال کرم نوازش مشتاق ناقصان مجراستطاعت عبارت حقائق استعارت گوهر بار
 التفات گردید که و انایان فن بلاغت مجرد وزن آرای و قافیه سهای را در هر طریق بهم سنگ
 معانی کمال سنجیده اند و سستیها عبارت را نیز در نیمقام بعد قحک بنای فطرت برگزیده
 بی تکلف صورت این تمثال مضمون از آئینه صنایع حیرتست و شکفتگی رنگ این عبارت
 از حدیقه بدائع قدرت گاشن نکرت خزان رنگ مچیناد و آئینه معیشت که درت رنگ مینا
 ریاسه بیدل قوسه که جان و دل تسخیر اند + بنگر که چه مقدار کرم تاثیر اند + بر سایه
 ابروسه خورشید دهند بے برگه آوری مچین پذیرند + قدرت تحریر سواخ آن پنهام
 طرح حیرت سے اندازد و کرامت بیان معنی آن نصبت لبر من واقعه می پردازد و **افهم**
 صریح نامی از رفقای سیر ز اطرین بالیدگی نسب گو سپند بدشت که هوا پر در موقع ایجاد
 پر سے از سر پایش ریخته بود و فریبی از قفای موش ته اشش آویخته احساس ملائیت پوشش
 در نظر با مختار خواب محل شکن و بجایال چرب و نرمی مویش فیلده پاسه شمع تحریر روشن ساق

عروس با صفا که ما چو اش سینه چاک ترا ز بیات سم و شاخ بلال کج کلابه سر و نش پس
افتاده تر از کجک دم منقل سم نسبه جوش لذت از اعضا که او بالیده بود + استخوان
در گوشت مغز استخوان در دیده بود + از لطافت در نظر یا شوخی هر قطعه اش + چون میان
دیده با دام مقشر حیده بود + تا شود تسلیم فرما گناه غلت مشربان + کیش گو که سینه بر
پهلوسه او بالیده بود + رخت میرزا ذاکفه بچاشنی خیال رساییده تا از پهلوسه
چربش جوان محمود بیارایند و باشک کبابش آبروی مایه معین حاصل نمایند هر علی
به حکم تعلق که مصروف پرورش داشت سر بر خط انقیاد نگذشت شعله تصرف میرزا از
خامیهای طورش بدو کشیده از خنکهای حسنی غیر از خموشی چاره نذید حضرت شاه
با اطلاع ر موزبے دماغی فرمود ساعتی به صبر باید پرداخت تا در اقدام این خدمت منتهما
بر خود گذارد و حاضر نیاز با محاح تمام پیش آرد که سر رشته علاج هر مرضی بدو ای پوسته
است و تدبیر اصلاح هر طبیعتی بطور کیفیت و ابسته شرخام بے سے شکستن از شاخ جدا
نی توان کرد و آتش سنگ بی همد که فتن به شعله نی توان آورد **قطع** تا چشم
به عبرت نکش دست کسی + گردن با طاعت نه نهاد دست کسی + می دان به یقین که در هر خانه
و هر + بمرگ رضا به تب نه و دست کسی + همدین گفتگو صرصری لها بت شدیدی از پرده
سر کشید و فضا آن عرصه را کسوت عبا رو پوشانید نفسها تا از سینه سر بر کشند پهلوسه
سجاک می نهاد و صد اها تا از لب بیرون خوانند راه در سر مرده کشاد حاضران ناچار
از صدف بخلوت نشنافتند اما گوشه که سراخ ایمنی توان یافت نیافتند تلاطم مواخانه را
بر بیات گرد باد پر واخته بود و شورش عبا در دو دیوار همیشه ساعت ساخته **قطع**
آفاق را هجوم هوا در نفس گرفت + آینه یا بشومی با و نفس گرفت + از بسکه ریخت بر سرم
کلفت عبا + مرگان شدوره نظر پیش و پس گرفت + هیچ یک به قوت طاقت مجال چشم
و اگر در نیند بدگر در خانه بر بند تا مرگان بکشاد نی توان رسید در آن حالت هر علی
خواست مصر عبا که دروازه با هم ربط و پد و بستن این معنون دستی بر روی باد نهاد
تا گاه مار سیاهی که بد میانش خامه بود خط بر جریده یک عالم حیات کشیده و صفت به پیش
طوبار به معنون یک جهان ممت چیده **مشغولی** چو حرف مخالف سرا پا گزند
چو شمشیر بیان همه ز هر خند + قصا از زبانش سنا نهاد بست + ز دندان اجل قبضت تیغ بند +

بسیخ موش از خود غافلان + کین فنا خاقه ساز کند + از شکاف در برون بردن دوید و بمو
تمام مقابلش صف هیت کشید این بیچاره را نه دست گاه حرب که کاره بسیار و در آن مکان
فرستی که با نر هیت پر دازد تا تدارک تهیه سپر نماید تیر بلا مستعد از سینہ بدر جستن و تا تدبیر حقه
بر تاک کشاید سموم فنا میاے در جگر شکستن هوش از سرش پیش از نگاه رمیده بود روح
از قابش قبل از رنگ پریده که حضرت شاه به فریاد اضطرار اش در رسید و بگو فتن سرافتم
از جنگ طلبش و اربا یند و فرمود یاران ازین عالم خد متها بجای آرد و قدر شناسان
لقمه از هم دریغ سے و از ندنی الحال شکرانه آثار سلامت و رفع انفعال عزامت گو سپند
قربان نمود و چون چشم قربانے به صفای آئینه عقیدت شرکان کشود همان ساعت ایم
طوفان عینار نیز فرو نشسته بود و کدورت هوا به صافی دلها پیوسته **محل** حق شراب
به حکم حضور کمال فقر + تقدیر کاف و وزن زحق اسناد می کنند + گاهے زکوة محض صدا
جلوه میدهند + گاهے زبوسی گل چین آباد می کنند + ز انسان که صبح بوسے گل از خیره
وا کشد + دلها می مرده را نفس امارت می کنند + یک نکته گر ز علم یقین سے و بند عرض
از وهم برد و عالمت آزاد می کنند + تا حرفی از تیز بگوش تو و اخو ارد + در پرده حینال تو
فریاد سے کنند + تا معنیت ز پرده صورت عیان شود + از حیرت پو آینه ایجاد سے کنند +
جان حقیقت اندورین پیکر مجاز + همچون نفس پها که نه ارشاد می کنند + **محل** روبر
از همان ایام که آئینه زنگاری طبیعت کسب صفای می اندیشید و در شود آباد حسن معانی
حیرت بجلا میرسایند از حضور صحبت فیض منقبت حضرت شاه و حصول خدمت آن سلطان
قدسی بارگاه زمزمه معنی آهنگان قانون اسرار دور باش شکوک و او هام بود و صلا سے
هدایت نوا یان ساز تحقیق یقین ارشاد خواص و عوام **محل** شوق میگفت کنون
شوخی او هام کجا است + وصل گویا است سخن سازی پیغام کجا است + فکر غیر است پر عینک
درین محفل سوخت + غفلت افسوسه دود هوس جام کجا است + دست ناز است طش کلفت
افسردن کو + صید خویش است تقو ر نفس و دام کجا است + پس از زمانی چند که محسوب
عشرت ابدی بود و منسوب سعادت سرمدی دور ساخر اصحاب حضور بچار غیبت کشید و
معورت کار انجمن سے خلوت انجا مید فقیر محبوب و رسانی که بدست انو ہی حریفان محفل
انس اعزاز ممنومی داشت متاع رومی دست تامل نمود و باست شمام اجناس زور بخش

و چون

و کان عشرت تنهائی گشود افکار به حرکت انفاس ورق تکرار می گرداند و تخمیل بانداز نگاه
 سطره در پرده می خواند **عشر** گرت هو است شهود مقام اهل الله + سیک
 مطالعه فرما کلام اهل الله + هزار رنگ بچشم شهود می گردد + درین طریقه اسرار عام اهل الله
 زجاده های سطور می که در نظر داری + نشسته بر خط تمکین حرام اهل الله + نوا می محفل تحقیق
 پرده بکشاید + مگر زحرف حقیقت پیام اهل الله + چه دیدها که ازین قوم حق شناس نشد
 میباشی بے خبر از فیض عام اهل الله + ناگاه قدم هدایت لزوم حضرت شاه بهار نشان
 رنگ معاودت گردید و حیرت زده شوق نیزنگی را محو تا شا که عالم معانی دید فرمود ازین
 مکتوب کدام نکته مسرور وقت ساخت و ازین سطور چه نقطه بدل نشینی شوق پرداخت
 نفس تجر نفس محرک سلسله عرض گردید که مدت ها رشته اندیشه عقده داشت و خاطر
 تامل ترود می نگاشت امروز از مطالعه کلام تحقیق انجام شیخ طریقت شبلی رحمة الله علیه
 آن عقده بکشایش مقرون گردید و آن ترود بمضمون تسلی انجامید که فرموده است
 که المنصوف شرک لانه صیانت القلب عن غیره **عشر** اینقدر گروهم وطن
 اعراض و جوهر ریختند + چشم و اکن تا چه صوبها از چه ساغر ریختند + حیرت رود اول اندیش
 آینه کرد + عقده ها در رشته ظاهر گشت گوهر ریختند + یاس مطلب آستی افروخت دور
 برق زد + شوخی جده عرق آورد و کوش ریختند + دیده ترگا نهها گشود و ساز پروازی ندید
 بیخه بشکستند اما در نفس پر ریختند + ناله بود آن سرگزبان جگر که دند طرح + اشک بود
 آن گوهری که دیده تر ریختند + گفتگو عشق شیرین کار بی تکرار بود + شیریه این قند
 پیکاران مکر ریختند + دم مزن از اصطلاح طوطیان این هفتس + یعنی این شیرین آبا
 سخت شکر ریختند + گر میهای آفتاب عنایت باین امر پر تو گرم افکنند که چندی تا سا
 این مجمع اسرار بایست بود و این مصاحب قدیمی را اینس خلوت تامل بایست نمود امید
 که باین طوائف کلمات دیگر نیز در رفع حجاب معانی امداد فرماید و چشم بقینت مطالعه نشود
 تسلی کشاید به حکم ارشاد ایجاد هدایت پس از حصول سبق فواید خصصت تجویزان نیز وسیله
 روشن سواد می دیوان سعادت گردید و فراسم آوردن اجزای مرقوم در جمعیت بیشتر از
 رسانید خون گشتن آثار شبهات رنگ چهره یقین افروخت و خاکستر سعد او هام هفت
 آینه ادراک اندوخت باری طبیعت بیگانگی امتزاج با بعضی معیلات این طائفه آشنا

بهر سائیدتا به قدر مناسبت در فم عبارات قاصد ماند و از در نگاه استفهام سطور نارسانه
محض بخواند **قطعه** پرده از رمز حقیقت که تواند برداشت + این قدر بسکه تقاسم
بنظری آید + فطرت نا و تو از عالم تحقیق جو صبح + نفس سوخته با چاک جگر می آید + بحر معنی
چقدر عقده فروش است اینجا + که از قعر طلبش قطره گهر می آید + جستجو با به مقاسمیکه نفس بنیاز
مفت جسد است که تسلیم بر می آید + صیبت تسلیم سجد و در اندیشه دل + که یقین هم ز همین
پرده بدر می آید + محرم حیرت این آینه می باید بود + که بطوفش چه معانی چه صوری آید +
قاصد و نامه و پیغام طپشهای دل است + محو دل باش کرین کو چه خبر می آید + هنگامی که
آن گلدهسته بر نگینی اتنا مرسید و آن مجموعه بر بطن ترتیب اینجا مید خایند نیزنگ خیال تبریم
خطبه پر دخت و ذیل اغتنام آن را به نظم این قطعه مزین ساخت **قطعه** در ارد
این نشیخه از علوم کمال + یابن و رطب چون کتاب مبین + بزم هوش از و طافش روشن +
پایخ فیم از معارفش رنگین + نقطه خط و سواد دیده فریب + لفظ و معنی به بار طبع نشین + سطر
مشکین به صفو آراست + همچو ابر و طراز لوح و جبین + ورق ساده هم بزینبائے + سحر ایجاد
طلعت سیمین + سنخه و دکشای از عظمت + توام دستگاہ چرخ برین + نحو آثار فصل
بین سطور + فقطها ساز چشمک پروین + در سواد و بیاضن اوراقش + شب و روز از اول
هم آینه بین یعنی از امتزاج سایه و نور + صبح و شام و گر ظور کمین + می دهد طالبان
معنی را + منظم او انتظام ملک یقین + که به کسب ثبات آگاهی + سنخه گیرند ازین بنای
متین + سرش افکنده دام رعنائے + از رنگ گل به صفو بنسرن + کای حریفان معرفت
صیاد + دام مرغان زار نیست جز این + از می معنی دو ابر خط + آگهی مست ساغر تحسین +
سر بر نقطه همچو مردم چشم + مرکز آینه شود یقین + گشته روشن ز جاده های سطور + سرره
بترلی حقیقت دین + حرف حرفش به سندا و اوراق + دانش ارشاد و معرفت یقین + لفظش
وز سواد یکتا س + از احد مید بد نشان که بهین + گر حقیقت طلب کنی ز مجاز + دامن از
گر در این نقوش مبین + سجد هبے اشارتے دارد + کان الکن در دل من است کمین +
لیک از راه انقلاب وجود + پیش افتاده ام سرے بزین + تی نشے و اعنا بدل دارند
گرچه افتاده ایم دور چین + نقطه بیش نیست دورے ما + ورنه چون بے بهتیم قرین +
جیم و سسے نقوش تا وید اند + که بحق رست باش و کج منشین + از عظام صواب مطلق است

در کجی است میرود فرزند + پیکر دال و ذوال تنبیه است + یعنی اسے سرکشان جہل گزین +
 الف قد چون شد از پیرے + تیشہ نخل آرزوست ہمین + رمی وز سے میرزند بدلی ناخن +
 گرچہ چون وا و مانڈہ ٹمگین + بر ہی تاری بہ علت خویش + چون الف یک نفس رز پائشین +
 سین زد مانڈہ غیر شین گردید + ورنہ فرقی نداشت آن تا این + طول این استین ز ہموارے
 وان دگر راست کوتہی از چین + غافل از صاد و صناد نتوان بود + یک نگہ راست در دو
 چشم نگین + گر کشد دیدہ تممت چپ و راست + نور پاکست از یسار و یمین + الف
 طے چو دستہ طلب نور + میل در چشم و ہم کردہ یقین + کہ چو طلب نور طے سر طلی پے + چند با
 چو چنگ لام حزن + طے بیک نقطہ اسلم گیرد + ساز یک ساز و نغمہ ہا چندین + فیض
 فیض ست چون کنی تصحیف + ہم بہ تحریر یعنی آفرین نقرین + عین غنیش بر رخ نقطہ و ہم +
 عین یک دیگر اند غیر مبین + اختلاف صورت باین لسنق ست + نحو معنی شود حضور گزین +
 فی ازان پای ناز کردہ دراز + کہ بہ قاف قناعت ست قرین + بیج کس راز کو چہ گردے
 حرص + بے قناعت نمی شود تسکین + قاف در سلک غنچہ چسبان ست + سر زانو نش لبتر
 و بالین + گر کشیدی سرے بہ حبیب رضا + از گلستان امن گل سے چین + بکے کاف عین
 راستی است + سہ الف با ہم اند گشتہ قرین + یعنی آسجا کہ راستان مج اند + راستیہا
 در کجی تفہیم + لام قلاب آرزوے دل ست + بہر ما ہی سیم معید مکین + مقصد از ہم
 وصل معرفت ست + لام آغوش شوق طالب دین + ہم گوید زبان ہزبان را + نیست
 جز بستن دہان تکمین + تا ز حبیب توفیقہ گل نکند + غنچہ سان غیر خامشی مگزین + وضع نون
 نام دار آگاہیست + حلقہ اش خاتم ست و نقطہ نگین + گر تو ہم آگے ز نقطہ دل + خویش را
 کن احاطہ و نشین + وا و در و غلطت کاسے مغزور + مائل عجز باش و مسجدہ گزین + کشہا
 چو کاف خیرہ منری ست + نقطہ گرد و بسجدہ پوش جبین + چشمہ سے بدیدہ می گوید + صاف
 دل آنک شد تہی از کین + صفر کشتن فرودن ست بہ علم + صافی آئینہ است معنی بین + یا
 ازان گام می زند معکوس + کز تمامی سے شود تسکین + بہ ہدایت رجوع باید کرد + اصل
 کار نہایت ست ہمین + امید قبول آنجناب ترحم قباب بہ تھنہ آرای جبین عرض مالک
 و نقد ناقص عیار سے بھک اصلاح رسانید عطفونت آہنگی قانون کرم بوجد تختین ہا
 پر وخت و بے نواسے محفل نیاز را بزمرہ ہا می آفرین نواخت ہمان روز میرزا نظر ہا

از انکار وضع بیدار تنبیه گردانید و فرمود تا پیش ازین خبر داده ایم که حقیقت کمال در پرده
این لعبت مجاز گرم شغل طوفان ساز لیست و معنی قدرتی در کسوت این نقطه موموم مستعد
قیامت طراز سے ہر چند احوال ظاہر شس در نظر با بیکار و امی نمایند اما بروی باطنش بواجب
خو اندر عظیمی کشانید باید دانست کہ در بخانه استعداد تا مانع هستی به نشاء تحقیق نمیرسد
باین کیفیتش کشانی سازند و نار سا فطر سے محرم نعمات یقین نمیکرد و باین استغیثش نمی تواند
رسان تحقیق طلسم پیرزبانی شدن است + این جانہ بیانی نہ عیانی شدن است +
خاموشی بیداران اثر دارد + بی حرف شدن عین معانی شدن است + آخر آن قطره را
بدست مبارک نشور سعادت تحریر داد و بطلالہ مطلع خورشید طریقت منبع انوار حقیقت
جو ہر اعراض عالم عنقرے شاہ نعمت اللہ فیروز پورے کہ با آن حضرتش ایجاد صورت
و معنوی بود فرستاد و بزبان خامہ عطا وقت شمامہ آرائیش این عبارت داشت کہ خموشی
نشاء در ایجاد درس سلوک باین نطق لب کشودہ است و تحریر آئینہ در آغاز کسب شود و صورت
این تمثال و المودہ از آن حضرت پیرتس دعاست اثر انقراض بنای فطرش گماشتن
ور شخو اعداد سے بیرویش نہال معنیش مبدول داشتن **رمانگی** بیدل جمعے کہ مرترا
مے خواہند + معراج کمال از حد امی خواہند + امی حیرت محض این معجزہ است آخر +
کہ بہر تو دیگران دعای خواہند + جواب کرامت نقاب آن مبشر نعمات مرحمت بشارت
نوا سے امتام نوازش گردید اما طومار التفات بیاریا بشعار این مضامین ختم گردانید
کہ کار صاحب این کلام با ہمہ نقص تمام است و آغاز بہرہ ان این مراتب در ہر طریق بہار
اسنجام آہنگ عند لبیکہ باین کیفیت منقار رنگین نوا سے کشاید و عالم افروز چرخیکہ
این بسط دامن پر تو آراید **خشل** درین چین ز نشیب و فراز نمیدن + بہر یکے
نرسد بوی راز نمیدن + جمال تان شود مائل نظارہ خویش + ز آئینہ نوان عرصن ناز
نمیدن + زہر دے کہ باین رنگ گل کند آہے + توان حقیقت چندان گداز نمیدن +
فضل حقیقت اتفاق کلید گنجے بہ چنگ ظہورش سپردہ است تا وسع امکان در ایشا جواہر
معنی خود را معاف نذارد و فیض نشاء و فاق و ولایت اسرار می در خامہ دستگاہش
و اگدہ شدہ تا حد طاقت ہمت جز سے انشاء واردات نہ لکارو کہ ارواح ملکہ مشتاق
سماح این قسم مقال اند و نفوس قدسی تشنہ ہوا می این جنس زلال الحاصل توجہ

معنی پسندان در سگاه کمال آنقدر بتا کید شفقت نپرداخت که **بیدل** سپهران خود را مامور
 به بندان و جذب خورشید قدرتان سپهر تحقیق آسمه بگردم نگارم پیش بنام که شنیم ببال پر
 پرواز شوقی هم نرساند **عزل** دل از نفس مددی یافت آه پیدا کرد + پری فشانند
 و بان کوچ را پیدا کرد + سحر فنون غنائی دید در گلشن + شکفت غنچه و عرصن کلاه پیدا
 کرد + گداس از اثر تیز دستی اقبال + درید خرقه برنگی که شاه پیدا کرد + دمی که حسن
 کند میل خود نمایها + ز طبع سنگ تو اندنگاه پیدا کرد + اگر نه آینه گیر دز پر تو خورشید +
 یعنی توان کلنی هم ز ماه پیدا کرد + **و حشمت** در سواد کده بلده متبراکه سوادش از
 هنگام وداع گشتن داعی ست سیاهی بیرون انداخته و هوایش همان وحشت
 آینه در تماشای مطلب نایاب رنگ تسکین باخته بر شک کویان هنوز از آب خمیه اش
 موج خیز بست و صدای مالنری تا حال ازنی کوچ پایش شعله آهنگ عجب را انگیر
مطمن در زمینی که محبت اثری کاشته است + گرد او زمین چندین طپش اینا شسته است
 بر بهار که ازین کوچ وزیدست نسیم + جگر چاک ز حبش علم افزاشته است + همه تن شوق
 شود وادی محبتون در یاب + مشهد سونوختگان بوی دلی داشته است + فقیر به مقتضای
 شوق بدست بخت اختیار اقامت بود و به تماشای گردش رنگ ظهور آئینه حیرت
 میزد و دشوار مبهات بنود از پهلوئی ناله ناقوس مسرور آسمان پر دازس می یافت
 در سوخ اعتقاد بر اجمه از رنگ سنگ صنم معزور ز نار طرازس می شکافت که نیزنگ مشعبه
 او هام بر سانی ناخن شناسیان داس مرزغ امیدنی سپرد و چشم بند مسونگر عقاید بتر
 موک خان زمان رحمت خار پاس بر و مطرب نعمات اتفاق را از دل بپراگیان آرایش
 آشیان طبل کردن و صیاد و امگاه طبیعت را از بیات جوگیان شغل قمری در نفس
 پروردن **ریاس** عالم نه بلندی و نه پستی دارد + دل این همه مجورس و مستی دارد
 از دیر و حرم مقصد دل عشق خود دست + آن آینه سخت خود پرستی دارد + روزی یک
 از آشنایان که بست و کتاد قلع جو ار محکوم قبضه اقتدار داشت و با متیاز نسبت بر دار
 قدم بر کنگه قصر اعتبار می گذشت در **نظمی** زد که سه سال بیش میگذرد فوج تا این برست
 آن قلع جلوریز تا ختن است و عبا تشویشی از نواح آن عرصه فتنه خبر سر بر افراختن یعنی
 ز هجوم اجنه در آن معموره خانه نیست که چون آئینه آتش از بنیادش بر بخیزد و آدمی نه که

چون گل سنگ بر سرش نریزد تصرف آتشکاری باین مرتبه که از خست هر خانه گلخن دار سنگ
 خاکستر بیاید بحیث و سهامان سنگ باران به حدیکه هر روز در جوبش طرح قلعه تازه می توان
 ریخت در عالم تدبیر نفس اصنون طرازان آب گردید اما شعله از ان آتش با فروز نشست
 و همچنان سسے پری خوانان جبهه بر خاک مالید و نمکینی از ان سنگها صورت نه نسبت علیت
 این آشوب و لهامی میمان یک قلم قفل و سواس ست و نفسهای ساکنان یکسر کلید و هم و هراس
خزل با لیکه پری در کین اصنون ست + سوادش صحتش یک دماغ مجنون ست +
 کسے مباد شیرنج او هام + که دل اگر همه سنگست ازین بلا خون ست + روزی نیست
 کذبے آسودگان چون شرار از سنگ بیرون بجد و چون دو داز آتش قدم با وارگے
 نند اگر چیدے دیگر عیار این سنگ دامن تقدی نیفتانند و شعله این آتش رنگ اید ا
 برنگرد اندان هموره ویرانه است و از بے آدمی پری خانه **مشنوی** درین گنبد
 ساده شیشه رنگ + نه تمثالی روئی ست پیدانه رنگ + ز خاصیت نشه اتفاق + دمایه
 شور افکن جنت و طاق + بهر جاری گرد و جشت گریست + بهر سونظر بر کشاید بر نیست +
 نگاہے کرن شیشه اعتبار + می نیست غیر از پری آشکار + جنون گرد دارد بوی رانه
 پری ز ند موج در خانه + بساط حینالے بهم چیده اند + خراب ست هموره نامیده اند
 چه خواند کس از لوح فانی رستم + نقوش سراب از پری نیست کم + اگر از تامل گریبان
 کتم + ز خود سید تحقیق امکان کتم + چه رنگ و چه گل عالم عبرتست + چه عکس و چه آئینه
 کم حیرتست + غفائش شونه انشا شده + پری بال و اگر ده مینا شده + نفس تا کشتی از نظر
 رفته ایم + ز آینه یکدگر رفته ایم + در آن حالت اصنون قدر تیکه عبارت از کلام موزون
 انتظام ست از نسجه اسرار بعرض اظهار رسید و غریانی این مصنون کسوت عیار پوشید
بیت با عفاریت جاسے دیگر + جاسی کم نیست مکانی دیگر + شوق سبے اختیار در
 پرواز تحریرش قلم خشکے بر کاغذ گرداند تا مطالعے سوادان عالم لطیف مینا سبتی
 داشته باشد و طبیعت تنزه رقصان و بستان لطافت عیار مدادی نه خراشد با مردان
 حقیقت جن و انس آن مکتوب ساوگی رقم بر نیزه علمی ضبط نمودند و بمقامی از ان نواضع
 آفت نزول نصب فرمودند همان ساعت سنگها با سودگے دامن شکست و آتش با
 به احرام نموشی پوست سده سال دیگر که فقیر تماشائی آن حیرتگده بود از مترودین قلعه مذکور

مشق اللفظ می شنود که از ان هنگام تا حال ندود و ای از ان آتش پراشتانده است و نه
 گرد از ان سنگ در میان مانده **عزل** ای دماغ فطرت سرگرم سودا
 سخن + زین بیان در یاب اسرار اثر هائے سخن + نقطه و خطی که از پرکار امکان دیده +
 فهم کن قدرت نگار بهای اجزای سخن + دستگاه رنگ و بوی عالم عجب و شهود نیست
 غیر از صورت پنهان و پیدای سخن + جن و انس آیند تا شیر این حکم اند و بس + آه از ان
 طبیعت غافل ماند از ایماهی سخن + کیست زین تمثال نیزنگی بناز درنگ هوش + میرود
 از خود سخن هم در تماشای سخن + از زمین تا آسمان یک علقه آغوش اوست + تنگ
 نتوان کرد از بیداشته های سخن + تمت مضمون دیگر بطلم خود مبدد + سخن دیگر
 چه داری ای معمای سخن + شکست غافل از معنی میگفت سخن در سن اثر ندارد گفتند
 از اثرهای سخن است مدعای سخن نیست که ازین معنی حیرت بدرس تغافل بناید ساخت
 و ازین نسخه برنگ بمطالعه ناسیله نشاید پرداخت **نقطه** نه همین صوت و صدا
 پرده ساز سخن است + خاموشی نیز اثر پرور از سخن است + گوش کنایات بل نظر باز کند +
 که حقیقت را سیران مجاز سخن است + **شکست** درود سخن نزول ملائکه است از عرش
 حقیقت دل بطور آباد عالم تصرف و تدبیر و کار فرمای اعیان مکانات به حکم کمال قدرت و
 تاثیر بر جان عشق دم زد آتش در بنای تصور اندخت و هر کجا احسن ادا نمود آینه خانه
 تخریر پرداخت با فنون صیاد و فطرتش عنقای غیب آشیان معنی رشته بر پاه تحریر
 نفس و باجای جرس آنگی قدرتش قافله اسرار تقدس جاده پیمای مطالب عشق و هوس
 نسیم گلشن بطنش تا شورش پرے افشانند دم اثر دها نیست مردم خوار و زلال خیمه افکار
 تا پلوس موج گرداند طوفان آتشی سبزه بهار مساس عبارات طعن از اثر درستی سخن
 کارگاه دگر بختیش معانی خلق بطور ملائیش حریر کسوت آفاق تسخیری با بیار گوهر نوید
 گوشه گنج خانه و دیت اسرار و با حساس پر توه و عده اش دیده با انتظار آباد مطلع دیدار
 با اگر آئینی است بجهورش از آینه داران عالم تصویر و اگر خلوت بی خیالش از خوا بهای
 او با م تغییر هر چه منقوش اشارت اوست از صفی هستی بیرون و آنچه نه موسوم عبارت او
 یک قلم عدم مضمون بهما یکد محکمت گیر و دار امکان از سایه پروردگار وسعت بال اوست و
 عند کسی که رنگ و بوی بهار اعیان از گلزار و شان کیفیت مقال او قوت پروردگار معاش

ارادہ حقیقی بی نشان و شومی بال مطالبش تحریک زبان حضرت انسان **محرک** حیثیت انسان
حرف شوقی فارغ از نطق و بیان + جلوہ نیرنگی در پرده حیرت عیان + یک نفس پرده از آرایش
ز بسقی تا عدم + یک قدم جولان عمرش بنشان با نشان + شوخی مضمون او صرف عبارتتھا
خاص + غیب در دل روح در فکر و مثال اندر زبان ازین صدا مثال بال انسان دو عالم
زیر و عم + زین نفس طینت عیان صدرنگ پیدا و ہنای + منجہ اسرار تحقیقش اگر بر ہم زنی
چون سخن جز سے محضش نیابے در میان + آب شد اندیشہ زین اسنوس نیرنگی پیرس + سوخت
بنیادی ازین افسانہ حیرت مجوان + از طالعسم خاک طوفان سخن سحرست نہیں + نیست جسز
عجبا ز ہر جا سر مہ بردار و فغان + **مکمل** نفس رحمانی کہ اصطلاح اہل تحقیق نشانہ
الہی کلیمش نامیدہ است و مصدر حقائق موجودات کلی و جزئی متعین گردایندہ فی تحقیقت
سخنی است و غیب و ارواح و مثال و اشباح کہ عناصر ظہور کیفیات اوست و ابر و لایزال
در مرتبہ باعتبار سے خاص شو جز ہای تمیزش سائر عالم عیشش بمنزلہ جزو فارسیست با نور ہوت
مطلق ہوئے کہ بدر کہ را در است تمام آن کیفیت محض تو ہم کردن است و از ارواح یعنی جزو
ہوایش معنی بسیط با حاطہ عقل آوردن و در مثال بجزو ما سنے افسانہ امور و عبارات
شنیدن و در اشباح بہ غلبہ جزو تراپی نقوش کیا بدیشک محسوس دیدن تلاش شخص ظہورش
در ہر مقامیکہ قدم شوق سے ساید بقدر نفیہ مراتب خود را باہمی و امی سناید چہ ارواح و چہ
اجسام چہ عناصر و چہ اجرام **کلی** آن لغز بی نشان پرده راز + کا نشان ز تو
اوست مخرج پرداز + در آئیہ مجاد موج رنگست + در طبع نبات بوکیوان آواز آتش در
طبیعت مجاد برق آن حقیقت است چراغ افروز خلوتجا نہ غیب و ہوا در مزاج نبات نفس زد
آن اسرار یعنی ریاضین ارواح بی شہد و ریب صدا و طینت حیوان نمودن شائیش و تمسید
عز من مراتب و مدارج و سخن و ذوات انسان شود و جسمائش کسوت آرا سی دستگاہ مخارج
نہیں آفاق معامی سخن است اما نامفتوح و انسان عبارت آن در کمال و صنوح ہر گاہ تامل
انسان کہ گریبان اسرار موالید و عناصر است و ز انومی جنال باطن و ظاہر تحقیق آن نفس تو جو
گمار و نقاب جمع مراتبش از انقاس موبومہ خود بر میدارد یعنی نفس انسانی در جہان پیرنگی
دل ما و ظہور اسماست و در فنا سے ارادہ تکلم بہ بساطت نشاء ارواح بال کشتا تا از کام و
زبان میں تراوش می نماید کیفیت مثالش صلاست و چون در صورت خلوط و مسطور و سے

میگرد و عالم احب باش منزل **مستوی** ابر رنگ آفاق حرفت و بس و نفس در عبادت
 حرفت و بس و حقیقت که آشنوی با و من است و چو سینه پرده شده بر من است استا و هم مقفا
 بیتیاب انهارش که آخر و انسان نمودار شد و در انسان نمودار و دیدنش و تحقیق
 حیثیت و پیشش و درینجا معانی چه و کو عور و خیالی است از نمود بر آورده سر و فریب است
 یکسر نمودار است و خفا میزند موع اظهار حیت و زبا و بیاد و نیست عمر من پیام و تو هم چون
 نفس و نفس میخرام و نفس اهل تست ای از خود سبب نبر و از این پیش سبب تو هم بود
 هر چه بگویی پیام خود که و همان در خفاست و و ام خود سبب و نیا دست در رشت و هم در
 چو هواری شد ظرف و نظرت و بویج **فصل** در چهار سوئی که میباشند ظهور که هر قدر
 از افراد انسان با حقیقت خود سودانی است پنهانی در معامله است و جدا فی با همه زیادتیا
 نقدان نفس در حیب هر معامله نفسی ممکن است و در هیچ هر سودا سودی تقصیر با بیخالی
 رواج زنده تا قیمت دل نقدان شکست نبرد و گاهی و گاه نخر میسند تا قماش نیست
 مرگان بیهم نه خورد بگردش رسیدن هر ساعتی مقدمه ظهور کیفیت است و با نقاب پوشیده
 هر دو معنی نهید و قوع غایتی **عزل** هر دل از ناله بهار اثر سبب می خوابد و آتش بر آینه
 هر تخم بسایه خوابد هر کجا نکت گل پرین رنگ در و نیست پوشیده که از خود سترگی
 می خوابد و مظهر هر کجا که کشد مر هوای نیسان و شوق جمعیت و هیچ گاه سینه خوابد
 اطلال آب پر و بالی آینه پر و ازی است و بازگردیدن مرگان نفس بسایه خوابد هر کجا چشم
 پر و مژده دیداری هست هر کجا دل طیش آرد خبر سبب خوابد بر قشایر جلوه تقاضا شناسان
 و گریست و عزم خورشید عنباری نظر سبب خوابد هر چند در ما حسرت هر صده بسپید
 عیار انگیزه آفتابش مطالب و مقاصد امریت محالی و بر صفت هر سبب خوابد ایجا و سبب
 موج آب نفوس و هم و خیال زیرا که نشای ابدی از این نشای اعتباری کثافت
 جوهر بیایه آینه حرف نیست نه تنزیه اشبهای بساطت جهان سبب اما تجربه حقیقت آگاهان
 عالم بسایه خوابد رسیده و به امتحان معنی شناسان استخوان حقیق و بقدر مفهوم گردیده که هر
 بی تیز در عاشوقی در باطن شخص غلبه نماید یا بسایه تامل و جدا این بهتر از سی از طبیعت بال
 کشاید دلیل استقبال صور عینی است که در بصورت شاید غلو تکلف از سوژه آرایش آینه نمود
 و مائل ابواب مکاشفات بر روی قابل اسرار کشودن و این قوتی مست از عجز با ست قدرت

حقیقتی که بر معنی طبع پر تومی اندازد و مرآت تعینش بر این صیقل از رنگار تو هم می پردازد
اعتبارات تخمیل فقر و غنا که جولان اراده خالق از حلقه احاطه اش بیرون نیست درین مرتبه
نامتطور است و گل کردن طبیعت نیز باین رنگ از نوادرات اتفاقات ظهور را با سعی آن مهنی
شوق کرد ابرون است + بیاخته خاص نشود چون است + نه لفظ فنا نه استعارات بقا +
این مصرع حیرت چه قدر موزون است + و گرنه معامی مالمقی از زو سبقتان مکتب هستی جز بنام
این دو کیفیت نشکافته اند و معنی مستی و مخموری منسوبان میکند و تعین از حفا این دو ساع
بیرون نیافته باید دانست که توجه خواطر با لغت فقر از علامات لطافت طبع است یعنی
دماغ خلقت درین نشاء بحسب فرط نراکت تاب که ورت اسباب مبنی آرد و تعلق صنایع
بجبت جا و از دلائل آثار کثافت که بار کلفت گیر و د از غیر دوش خشونت بر نمیدارد اما
بے تو هم لطافت و کثافت شخص حقیقت را در هر صنعت جز پاس ناموس ظهور متصور نیست
از آثار حسب جا و آرایش بساط عظمش در پیش است و از اوضاع رغبت فقر مدعا و حصول
سر سزلی رحمت خویش **عقل** حقیقت هر کجا هست آزاد است منظورش +
هر جا داغ میجو شد سرانگی کرده سروریش + نظر بر خویش و اگر دست اگر بیندیش +
بحیب خود فرورفته است اگر یا بند مستورش + مغز و عجز ایجابی نیاز غیر می باشد + سلیمان
خود سے نازد از جمعیت مورسش + نگه شوق جهان پیش تفاعل ذوق تسکینش + ادب بینا
تسکینش بسون پیمان شورش + چنانکه می سنجی حضورش دارد ایمان + سر اسب را
که می بینی سیاهی میکند نوزش + از اینجا است که هر کس بیاطن شقی نوزید مبتلا می تعلق ظاهر
گردید و هر که از مشاهده عین سحیت رنگ التفات غیرش باید رحمت غیر و سوی اقیان تعین
یعنی توجه اسما و صفات و عین نفس این تجلیات در شهود بی تعینی ذات همه حال غالب
تنزه آئینه طبیعت نر و اید چشم بر نور حقیقت نتوان کشود و تا هجوم تقدس بصیقله ادراک
نبرد از رنگار نسبت مجاز مئی توان زد و در با سعی یکتای حقیقتی و شماتت اینست + میران
خودی آینه دارت اینست + اسباب بهانه نیست که غیر وجه عین + بیاید عشق با حنت کارت اینست
در بدایت احوال مدتها چون نفس بال حسب و جومی افشا مذم و نمی دانستم چه می جویم و به کفایت
نفس پیش آینه تافل پیش دانستم و نمی فهمیدم چه مقصد می پویم شعله از طبیعت جوش میزد
که شرار و دوش از عالم اسباب متصور نبود و خروشی از پرده می تراوید که زیر و لبش بر این احوال

راز می کشود قطره بال کرم طیش و مقصد پرواز نهان + آه مجنون روش اصل تک و تاز نهان
 ناله فریادی و آثار تعلق معدوم + اشک بی پرده و بی پردگی راز نهان + مدعای طیش و بخودی
 و گریه و سوز + همه چون صورت انجام در آغاز نهان + پس از عمر چشم ناشای بشود این
 جلوه ام کشودند و در تامل بر روی معنی باز نمودند که آینه حقیقت چشم است از اسرار عالم لطافت
 و آب گل طینت جوهری متنزه از اعراض کدورت و کثافت تخمیل هستی غفای بدام انفس
 کشیده و توهم بال و پرنس برای خود تراشیده پرواز نشاء ام السنوی دماغ امید و بیم
 و جولان معنی خارج الفاظ تحقیر و تعظیم بچ مدعا بال کشایم تا کوشش دامن بر جمعیت حال
 تو انداخته و بدام آرزو میل نمایم تا فطرت ذوق کمالی تواند بهر سازد اگر با کدورت ساخته ام
 طلب صفا برای چیست و اگر با ظلمت پرداخته ام سو دای نور تو هم کیست باری پیش از آنکه
 نفس سوزی ترودانش بنای آسایش کرد و خاکستر شعله او بام آینه پرواز شعله گردید که پادشاه
 مراد امکالی یکسر از عالم تحصیل حاصل اند و نایابی یک قلم از قبل امنا نهایی بطل نشود
 کجا نقد و جنبیکه باید شمرد + که ام آرزو تا توان رنج برد + نمی آرزو این مایه انفعال + بشوین
 دور و دماغ خیال + همان نیستی اعتبارم بس است + دوروزی نفس شیارم بس است +
 بیدار معینهای تعلق سباب چندی لبامان معدومیم پرداخت تا فصول اندیشه وجود مایه
 خیالت نشود و عدم وجدان مطالب قرعه جبر و اختیار می نیندخت تا لغز و را میناز طرف
 آفت نگرود در حالتیکه از جبهه تسلیم سپر انداخته بودم و با من آباد لغت گریبان در ساخته
 معلم اسرار و بوبیت گاهی به تعلیم خط نازم می نواخت و گاهی به تنبیه آداب نیازم
 میگذاخت ناز گل کردن حقیقه بود که در آن نشاء تمیز میانجی صورت و معنی می گردید و نیاز ظهور
 کیفیت که تامل فرق ظاهری و باطنی اندیشه **عشر** یاد ایا میکه ساز اعتبار دادم
 همچو شمع کشته از خود اعذار داشتم + طرح اثباتی ز گردن خود میر میختم + یا درنگ زفته میکردم
 بکار داشتم + ناله می بالید و دم فال شکوری میزدوم + حیرتی چسپیدم و عرض و قار داشتم + کرده بود
 اندیشه از آن آینه هستی کنار + در کنار دل محسب بکینار داشتم + اعتبار است من و مادر نفس میختم +
 مرده بود او بام و من شمع مزارد داشتم + خرمن و سواس جرات بود غار نگاه برق + میزدوم
 در خویش آتش تا شرم داشتم + کاروان داشتم و حدت متاع ناز بود + چون سخن ز خود
 شکار داشتم + درین نشاء جهانی دیدم از محراب آرزوی جوشیده و زبان هزار رنگ امون

میرت فروشیده کنار مقصد مقنود تلاشها بتیاب طوفان بخاری گوهر مدعا معدوم و کوششهای
 خواص سبب اختیاری زبانهای تسلسل نوای خود ستانی بعبارات تسبیح و تغلیل حق و قدوس
 سلسله برپای بتجد خراسم باندیشه جستجوی حقیقت مطلق پرداز غنا یا بیکلم شکسته بال
 نارسائی و جوان قدرهت یکدست زمینگیر عجز بجمالی همه متفق که ماسوی اللذ او هام است
 بر و هم پدید مجله متحد که غیر حق موجود نیست و خود را غیر می نمیدند تا شوقی عشق می گفت
 ای تصور خام پر نشانیم با تو هم بخرام + گرد عجزت بهار قدرت ماست + متدم موج
 بر سر دریاست + نیست در دیر و حدت مغش + شعله جز قد کشیدن آتش + لیک اینجا
 خیال باز بهیاست + شوق مست فنون طراز بهیاست + عیبت امنون زمین تو نمیدن +
 با وجود سیک و و نمیدن + ناله و هم رسائی نفس است + بالی آلوده نعمت قفس است +
 پیش ازین بر خیال رشتن پیچ + عقده اینجا دل است و باقی تیج + الحاصل بفضل بهت
 گیتی اگر لبی بجز آشنا و آشنایم مخاطب دیگری نبود و اگر بناموشی التجامی بر دم
 طیر می در تامل می کشود نشاز سایندم تا عشق بد ما غم ز رسید و در دسری نکشیدم تا شوق
 غم ز نکشیدم خوابم آرمیدنی بود در کنار حضور مطلق و بیداری بالیدنی از آغوش مشابه
 عشق و ماغ آشنایم سرانح بر نفس زدن پرده خیالی می شکافت و رنگ پرداز آهنگ
 بر پر نشاندن ساغر کیفیتی بگردش می یافت در آن حالت هر گاه غلبه وجد مغز اب
 است از طبیعت می گشت این بیت بی اختیار بر زبانم میگذشت بیت از هر چه سرایت
 فروغی + خود گوی چکولیت که چو نه + تا در بلده او دلیسه شبی که لمعه فیض صد سحر از
 سبب حسرت عمارش علم سینه چاک می افراشت و روشنی هزار انوار روز سفیدی
 چشم انتظارش وطن درشت زبان بخودی ترجمان تکرار آن بیت می نمود و نفس
 بتیاب سبب طوفان تسلسل میکشود سلسله میرت نگاری خامه قرگان بر قم لغزش کشید
 و صفحه بیاض دیده زیر مشق تحریر خواب گردید اما بنمن اندیشه با صطر ابیکه در شب همچنان
 در عالم بخودی می جوشید و قانون شوق بانو اینکه سپر گرم بود همان در پرده می خروید
 ناگاه از الهام که هجرت و صوت در میرت بر روی معنیم کشود و ندوبه عبارت این جنابم
 آینه تحقیق نمودند بیت از ما با ما است هر چه گویم + ما بچو توئی اگر چه گویم + بجز در این
 نذا خواب با پوشش از سرم دامن افشانند و موبویم چون قره از خواب بسته بجزت بازماند

عرض کیفیت آن حال جز بهمان حال رست نیاید و نقاب حقیقت آن جلوه غیر از همان
جلوه باز نکشاید شب از پر تو خورشید چه داند و خورشید از سواد شب چه خواند **مفسر**
من آن شوقم که خود را در عمار خویش می جویم + رهی در حبیب منزل کرده ام ایجا دو می جویم
برون از رنگ و بو طرح بهار میرتی دارم + دماغی میکشم در خون گل تحقیق سینه جویم
نگه در دیده میدردم خیالی نقش می بندم + نفس در سینه می کارم هجوم ناله می رویم +
حدیث غیر تنزیه دماغم بر بندارد + زبان و دم من بر نفس برای خویش میگویم + بچندین
اختلاف حدیث و معنی من **بیدل** + جز او دیگر چه خواهیم و الموند آئینده اویم +
و معنی بعد از یک سال آن واقعه در سینه بکیزار و مفتاد و شش فال عبور
باقیامت کده شهر دلی افتاد و بحسب اتفاق زیارت آشنای از ثابت قدیمان طرفتی
سلوک دست بهم داد ذکر اطوار مجاذیب در میان بود یکی از حصار و الموند که مجذوب
درین ایام ویرانه را بکنج حضور پر داخته است و گوشه را به پر تو شمع اقامت منور ساخته
از غرائب اجوابش آنکه هر قدر طعام پیش بگذارد فاشاک با تش پروردشت چند آنکه
آب در نظرش عرضه دهند قطره سخاک سپردن آتاکت کلفت طعامی نه ملوده اند که اگر سینه
بگذرد شعله التفات اغذیه اش ساکن برده خاموشی است و تا مصدرع آبی نکرده بداند
چشمه غیبت اش به اش محو تراوش بی جوشی است آتش در کام سنگ مقلد زبان از
حرف بسته اوست و آب در طبع گوهر از پیروان پای در دامن شکسته او را **ساز**
آن نشانه غیب فارغ از عرض ظهور + از بسکه تعین ندارد منظور + جائی همه هوش است
ندارد خبری + در جای دیگر خردی جمله شعور + با وجود خاکساری مهابتی نشاء پیاپی
شکوه اوست که هوش را از تصورش بی اختیار می گردش رنگ پیودن است و به بلوغ
یتخ جلالش نگاه را از جرات بینائی ناگزیری قطع هوش ملودن هر گاه بجزم زیارت
می شتابیم اوقات معیتش بیشتر معروف جواب می یابیم بی تکلف آفتابی است بر باط
سائگی خوابیده و دریای سرعجب ادا می در دیده بعضی به حکم قیاسی که قبل ازین در
سواد کابلش دیده اند شاه کابلش می نامند و گرنه تکلیف سکوت از زبانش شومی
بیان نمی پسند تا معنی کیفیت تو ان شمرد و نزاکت نموشی بر دوش نفسش بار صدار و
میندار و تا از تحقیق بوی توان برور **ساز** ما را که نه علم است نه معلوم شدن

فی خواهرش منشور نه منظوم شدن + مضمون ظهوری بجبال آمده است + باید بزبان حسیق
 موسوم شدن + پس از الفتقنای زمان گفت و گو خوان ما حضری گسترده بودند و طعنا می
 در میان آورده که آن شور پرده حقیقت از عالم غیب در رسید و به تبسم صبح ورود نمک
 مانده حضورگر دید فیض آبیاری تو انشعش از نهال هر پیکری خم تسلیم آداب رویا بیند قبایل
 نشاء قنطاریش فقهه زمینگیری راه بی تمام منصب آسمانی رسانید **فصل** هر کجا عشرت تزام
 آید نسیم نو بهار + سبزه بار بار با یاد از مرگان بساط آراستن + لمعه خورشید اگر قعظیم فرناست
 کند + ناگزیر سایه می باشد ز خود بر خاستن + نگاه توجه گرمی مبدول این امسره برود نگاه
 بستنی فرمود که چون طوام پیش کشیدند زله بر انتقار خوان شفقت را به لغت اشاره
 همکاسه مشرف بود لقمه چند تناول نه فرموده با ذوقی تمام از مجلس برخاست و دست
 بردست این بیدست و پا گذاشته قدم معاودت آراست همچنان راه بیرون شهر
 گرفتیم تا بقایم که عبا رش به زمین نزول آفتاب آن عزت صندل بر زمین صبح می یابید و
 زمینش نظیض ورود آن آیه رحمت با فسرری فرق افلاک می تازید رسیدیم و منتال هم
 آر میدیم با آنکه سکوت آرایش بزم تصور برداخت و نموشی صفوح حیرت آینه می لگانت
 ساقی بکیفیت حضور تا نگاهی بدور توجه بگارد بر فرق صد خستمان نشاء شیشه می شکست
 و شاید بی نقاب التفات تا مژه بکشد آرد هزار آغوش بهار رنگ می بست **عزل**
 حق خامش است با تو بصد رنگ گفتگو است + شوق آرمیده است و فلک ناز جستجو است
 موقون اضطراب اگر نیست سخن راز + گروا به اشاره تحقیق موبوست + هر که نظر
 خطاب کند حرف خامشی است + هر جا بهار ساز شود نغمه رنگ و بوست + عشق است
 چنگ و غمغمل این چنگ بی نواست + دل شیشه است و قلقل این شیشه بی گلو است +
 کثرت محباب جلوه وحدت نمی شود + مرگان بهر چه باز کنه دیده محواوست + هنگام
 نماز عصر تا پاسی از شب گذشتن موج حقیقت هم بودیم و تمثال موبومی یکدیگر در آینه عدم
 می نمودیم نه اندیشه را در فغنا می تخیل مجال شوخی بر افشاست و نه نفس را در معرین تقریر
 جرات اندازد و آنسے ناگاه میناسی اسرار نوا لیش به قهقهه خندید و همان بیت که در او دیده
 از عالم غیبم رسید + بود از زبانش ترا دید لیم و شنیدن سراپایم به لرزه در افتاد و ضبط
 طلاقیم عنان از دست داد در تاریکی شب از دشت چاره نداشتیم فریاد آوردیم که این

بیت از کجاست باز ساقی میسزود و فرمود از ماست شبیه حلیت بعد از آن پاهارا
 دراز کرده گفت اینجا کشتاد چشم غیر از حیرت چیزی ندارد باید خوابید و بیداری بزرگش
 بار منی آرد باید و کشتید **شور** تعمیر بوس گردد و ماخت بسته نیست + گوشه امنی
 بغیر از چشم بر هم بسته نیست + عافیت خواهی بر رخ جرات نظاره کوش + بوی راست
 نیست تا ترکان بهم پیوسته نیست + فقر همچنان خشک بر جا مانده بود و دست بر سباب
 شعور افشاند از غلبه و ایهه اگر میبای شکستن نفس میگردد و دیدم زهره پرواز بالی رنجیده
 بود و از هجوم هراس اگر رشته های نفس صرف ناله میگردد مکنند جرات از گم گشته تا
 آخرهای شب بصرانی ساز اضطرار بم باهنگ بخودی کشید و بیانی نبض و ششم کسب سبب
 رگ خواب اینجا میدر **پاس** شومی که به بیز بانیم آفتون کرد + آمد بزبان و حیرتم
 افزون کرد + حرفی که به پرده دنیا لم میگفت + بر رو آورده از خودم بیرون کرد + در طلوع
 صبح که آئینه ادراک ایمان از رنگارنگی تمیزی برداختند و درهای شرکان بر روی
 حیرتگه ظهور باز ساختند از دست رفته ساغر تجریر بر چند چشم بهم مالید از ان نشانی
 اثری در میان ندید و چند آنکه تردد و جستجو پر داز بسجل سرگردانته تحقیق از بیخ جا سر
 بر نیار و مدتی خاک سواد دلی بغربال دیده باخستم و از ان گوهر گم کرده بگرد سراسری
 نیاخستم بی اختیاری شوق اکثری بطواف آن مقام میکشید اما غیر از ان معنی جلال
 محسوس تصور نمیکردید **پاشی** آن جلوه غیب کاین تجریر است + وانگه چون بنگه ز پیش
 چشم بر خاست + گر گویم خضر بود ترک ادبست + آنجا که حق است خضر و الیاس کجا
 تا چار خیال وحشت مال طرح بساط جنون اندخت و هوش بخودی آغوش خانه از سباب
 شعور بردخت **مخط** رفتم از خود عشق سرکش ماند و لبس + سوختم چند آنکه از عشق
 ماند و لبس + از تماشا خانه نیرنگ هوش + طاق لسیانی منقش ماند و لبس + الله احمد که
 لمعه وقوع آن کیفیت ظلمت هزار رنگ شبهات از آئینه یقینم زدود و شکوک کی عالم
 او یام از صفی اندیشه اتم پاک بود و به حکم بخودی چون اشک سر از پانی شناختم چون
 ناله از کند تشویش برون می تاختم نه چون اشک از عریانیم عیاری بود و نه چون
 ناله از پر نشاییم عیاری **پاشی** عالم همه یک برق سبزه دیدم + محل کرد
 نداشت لیل دیدم + زین سرمه که حق کشید در دیده من + هر جا لفظ دیدم سخن دیدم

در مرصن خانه عبرت زندگی که تحریک بر نفس مقدمه یکجهان بیماری است
 و جنبش هر قره تکلیف یک عالم دشواری قانون طبیعت هر کس بمضرب خارج آنگه بود
 توجه ساز المی است و ساز طبیعت هر یک بخلاف زخمی عوارض قطنم نوای است قطع
 هستی از تار نفس جمله طیش می بافتد + چه خیال است که آسوده قشاش یا بند + بسکه
 سرتاسر این بادیه خارستان است + دامنی نیست که بی گرد زشاش یا بند +
 فقیر بیدل را به حکم لادج الاوج الین هر گاه در چشمی عارضن گردیده چون در خانه
 آئینه بلند امشاد کشیده و چون بحدت طبیعت گوهر از امید کشایش بریده در مدت
 این مرصن تصور مرگان کشودن هر چند بر روی دل باشد بجهت های زخم از هم منخین
 است داند اینه روشنی اگر همه نور جنبش و انشاید برق بر سیاهی دیدن سختن ریاضی
 از پس دیدم کشیدن در چشم + خون میکندم شنیدن در چشم + دردی دیگر از نظر
 نهان می باشد + در چشم است دیدن در چشم + بعد از دو سال اقع آن ملاقات
 که هنوز شعله آشوب طبیعت به خاکستر اطمینانی نه پیوسته بود و گرد سودای بی سرو پای
 دامنی با سودگی نشکسته شور صحرای نوردی گرد با دراز حلقه بگوشان خدمت سرگشته
 می خواهد و هوای کوه پیمانی ناله را سر بر خط و دو دماغ می نشاند هم قضای همورهای
 سپر انداز جنون نازی بود و هم عیار ویرانه با پمال اشتغال شست طرازی چشم
 بسکه در بازار خود رفتن متاع ذوق بود + هر چه می دیدم عیار کاروان شوق بود + سر
 بنیر دماغ سودا پاری آبله + حیرتستان بنون را طرف نخت و فوق بود + بسکه از آد
 بروی و هم می افشاند بال + چشمم چون ناله یکسر قمری بطیوق بود + روزی همنان
 قافله بی اختیار می آید سواد وادی بند را بن میگد شتم فضل تابستان بود در کمال
 درجه حرارتی که اگر جوشی در آن سلامت شوخی آهنگ عبور داشت چون دو دو قدم بر جاده
 شعله میگد شست و اگر طاری دامن جبهه بزم پرواز می شکست آشیان در بال سمن در
 می بست سموم تصور که از هوا آتشی بود از دامن صحرا بلند گردیده و تفتیدگی رنگ
 روان کاروانها بر محل جوش دور شتر کشیده گرمی آفتاب یکجا یک شعله از دماغ نخت
 که تا فاشاک مرگان فرا هم نخایم آتش در بناسی نهانه چشم ریخت سواد و بیاض دیده
 باور اقیلا که میدان مقابل افتاد و در نظر با دو و چراغ گشته و ادعای دانه باغی

تو میدیم از بسکه بسامان کوشید + از پرده دیده گرد طوفان جوشید + این گرد جهان در فظرم
 کرد سیاه + چندانکه مرا نیز شترگان جوشید + پاس طبیعت تخریب اندیش دلیل یقین گردید که
 عنار این آشوب بسبولیت فرو نخواهد نشست و هجوم این فتنه باسانی باز دست نخواهد بست
 اگر کج ویرانه میر آید چون نگاه در دیده باید آسود و اگر پای دیواری دست نیم دند چون
 حیرت در سایه شترگان توان بخشند و تلاش سخت جانی هزار همدانشی میسخت و شمع برای
 می افروخت تا بچار سوس بلده متهم رسید بازاری یافت شمشیر خربوسی شفقت کشاده
 و غیر مبنی مروت از هر قماشش میا و آماده کار متاع ناشناسانی هر چند سر امر راسته
 و کانهاسی می شافت گوشه شبی مجال خود باز نمی یافت و هر قدر گرد تو بود لها میگردد و
 به علت ناآشنائی نفس داری امکان گنجایش نمیدید **شکل** حضور و عدم جز در اول
 محرم نمی گنجم + می بینای تحقیق نظیر کم نمی گنجم + چو سامان داشت یارب دستگاه
 بی سرو پائی + که من در ملک دل همچون نفس یکدم نمی گنجم + باین وحشت که دارد گردن
 جنون من به شترم گشته آینه چون آدم نمی گنجم + گسی صد آسمان در چشم موری می گنم
 جولان + گسی در صد محیط آغوش یک شبنم نمی گنجم + گسی زان رنگ می کا هم که سر در زره
 می وزوم + گسی زان شوق می باطم که در خود هم نمی گنجم + چو گوهر وقت طعم برون
 افکنده زین دریا + سوز گنجد ام چندانکه در عالم نمی گنجم + اتفاقا فرغی که حبیب
 آدمیت بشیر از مدارش از دست برد تهمت چاک رسته بود و دامن فتوت از بنجه ناری
 مروتش بالقیام بی خراشی پوسته و خدت متاع دکانی داشت که آنجا چون نگاه در
 مردک تصور غیر خودش نمی گنجد و تا از خود پهلوتی نه نماید جای دیگر چنانکه نمی دید کم
 رافت بساط تغافل در نوردید و به همواری رشته در چشم سوزنی جا بجم بخشید به چشم بسته
 میر عالم اضطراب داشت و نفس وز دیده ناله او در پرده خیالی نیکاشتم شره برداشتم
 با کوه سنگ بود و زبان به حرف آراستن تا قدرت رعد هم آهنگ اندیشه درین تخنلیم
 میگذاخت که مباد اینگره ان جانیم سوزن در پهلوی اخلاش بشکند و چون رسته بنجه
 از پیراهن جمعیم بدر افکند **مقطع** بیک دوروزه سرو برگ ز بندگی پسند + که بهر خلتی
 شود خود زبان باشی + اگر عنبار شوی محمود امن خود باشی + چنان مباحث که تفسیرش
 دیگران باشی + نفس بدوزد سبک روح زندگانی کن + مباد بر دل آید گر ان باشی +